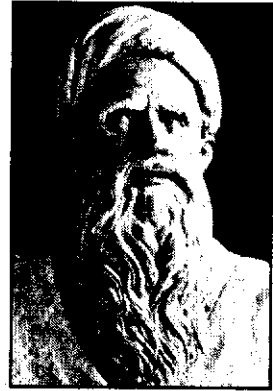


رودکی؛ شکوه ناله‌هایی همسنگ سوگسرود



ابراهیم زاده گرجی

نسبت مرگ جایگاه خاص دارد. رودکی تأکید می‌کند که دل سپردن به «سرای سپنج» روانیست زیرا آنان که در ناز و نعمت زیستند و در کوشک‌ها زندگی کردند سرانجام جز کفنی همراه نبردند:

مهرتران جهان همه مردند

مرگ را سر همه فرو کردند

زیر خاک اندرون شدند آنان

که همی کوشک‌ها بر آوردند

از هزاران هزار نعمت و ناز

نه به آخر جز از کفن بردند

بود از نعمت آنچه پوشیدند

و آنچه دادند و آنچه را خوردند

اما سوگسرودهای رودکی دو نوع است؛ الف:

مرثیه که طبیعت سوگناله را به کمال دارد و ب:

بث الشکوی که به مرثیه پهلو می‌زند.

الف- مرثیه: از رودکی سه عنوان سوگسرود بیش

نمانده است؛ با این حال عجیب مؤثر، دقیق و

روانشناسانه است و با چه استادی توانسته ضمن

معرفی سوزناک متوقفاً، مخاطب را در سوگ آنان

بنشانند. از این سه عنوان مرثیه یکی قصیده‌ای است

در فقدان مرادی (ابوالحسن محمد بخارایی، شاعر

معاصر رودکی و نصر احمد سامانی) و دومی در

مرگ «شهید بلخی» و سومی نیز ناشناس است.

دو مرثیه اول و دوم نشانگر تعلق خاطر عمیق

رودکی به مرادی و شهید بلخی است؛ یعنی به دانش

و خرد و فضل آنان.

از شعر رودکی برمی‌آید که مرادی، شاعری بزرگ

بود و مرگش سبب تألم خاطر وی شد. در این

سوگسرود، شاعر با زبانی ساده و صاف و روشن

اما ظریف، ضمن بیان عقیده پیوستن جان علوی به

منشاء آسمانی و جسم خاکی به خاک، به رفعت

«رودکی؛ شکوه ناله‌هایی همسنگ سوگسرود» جستاری است در ادامه نوشتارهایی با هدف بررسی و معرفی دو موضوع اساسی در آثار منظوم شاعران ایران؛ سوگسرود (مرثیه) هسا و شکوه ناله (بث الشکوی) ها. در شماره‌های گذشته کیهان فرهنگی به آثار ابوالدین اخسیکتی، کمال‌الدین اسماعیل و سعیدی پرداخته‌ایم.

زمینه نمی‌توان رأی قطعی صادر کرد زیرا تعداد ابیات بازمانده از وی بسیار ناچیز است، اما می‌توان گفت؛ رودکی شاعری با تعداد فراوان ابیات است. سبک رودکی (خراسانی) به زبان طبیعی و به طبیعت نزدیک است. تخیل و تصویر و صناعات ادبی در اشعارش کمتر جایگاهی دارد. اما شعرهای رودکی از عاطفه فطری سرشار است.

شایسته است کار خویش را با ابیات شاعری معاصر رودکی بی‌اغایم که در بلندای جایگاه هنر شاعری وی سروده است. مدح مرثیه‌ای است در فقدان استاد شاعران که با هدف تحقیق نیز انطباق دارد. چه بهتر که به یاد شاعر بزرگ تاریخ فرهنگ و ادب فارسی نم‌اشکی بگیریم:

رودکی رفت و ماند حکمت او

می‌بریزد نریزد از می‌بوی

شاعرت کو کنون که شاعر رفت

نبود نیز جاودانه چنوی

خون گشت آب چشم از غم وی

ز اندهش موم گشت آهن و روی

ناله من نگر شکفت مدار

شو به شب زار زار نال برآوی

چند جویی چو نیایی باز

از چنو در زمانه دست بشوی

(تاریخ ادبیات، جلد اول)

در میان همین تعداد اندک ابیات رودکی، به

ابوعبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن معروف به «آدم الشعرا» - پدر شعر فارسی - و «مقدم الشعرا» ست. تخلص شعری وی «رودکی» و از شاعران به نام عصر سامانی (آغاز قرن چهارم هجری) است.

از رودکی، شاعران بسیاری - چه معاصر وی و چه در دوران بعد - به نیکی یاد کرده‌اند و بر استادی وی در شعر کردن نهاده‌اند؛ از جمله: غضایری رازی، مسعود سعد سلمان، عثمان مختاری، سوزنی سمرقندی، معزی نیشابوری، خاقانی شروانی و جلال‌الدین محمد مولوی. این رجوع به رودکی و آثارش یا از طریق آوردن نام وی یا بدون این کار صورت می‌گیرد که اقتباس یا تضمین را در بر دارد. نباید از یاد برد که رودکی در تاریخ ادبیات فارسی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد.

مولد رودکی را قریه بنج از قراء رودک سمرقند گفته‌اند که اکنون ناحیه‌ای در جمهوری تاجیکستان است.

این که آیا این شاعر بزرگ، کور مادرزاد بود یا بعدها به این عارضه مبتلا شد اختلاف رأی وجود دارد، اما با توجه به آثار وی که مشحون از توصیف‌های دقیق از طبیعت است، بر رأی کسانی می‌توان انگشت تأیید گذاشت که معتقدند؛ کوری در گذر عمر، رودکی را گرفتار کرد. اختلاف دومی نیز در شمارش ابیات اشعار وی وجود دارد، در این

جایگاه روحانی مرادی تأکید دارد و استمرار زندگی مرادی را در جهان برین به یاد می آورد. در همان حال اندوه نرم و نافذ و حسرت عمیق خود را در فقدان مرادی در بافتی فصیح و بسیار طبیعی بیان می دارد که منشأ از واژگان طبیعی و مألوف و در دسترس می گیرد. در حقیقت رودکی از عناصری در شعرش بهره می گیرد که در زندگی هر انسانی قابل مشاهده است و بسیاری قابلیت لمس دارند و برای درک موقعیت این عناصر در حیات آدمی، هیچ نیازی به حواشی دیگر نیست. شعر رودکی بدین ترتیب در حیات و ممات از زندگی طبیعی آدمی تغذیه می کند و جان می گیرد و بدانها امتیاز هنری می بخشد. این هنر بکر به صورت فطری بر مخاطب در هر دوره ای مؤثر می افتد:

گاه نبد او که به بادی پرید
آب نبد او که به سرما فسرد
شانه نبود او که به موی شکست
دانه نبود او که زمینش فشرد
گنج زری بود درین خاکدان
کو دو جهان را به جوی می شمرد
قالب خاکی سوی خاکی فکند
جان و خرد سوی سماوات برد
جان دوم را که ندانند خلق
مصقله ای کرد و بجاتان سپرد

در مرثیه «شهید بلخی» نیز سنگ تمام می گذارد. استادی و مهارت وی در این سوگسرود حتی بیشتر از سوگسرودی که برای مرادی سروده، به چشم می آید و در جان و روح آدمی تثبیت می شود، ضمن این که خاصیت و ویژگی مرثیه را با تمام نیرو در خود دارد.

در این مرثیه، رودکی در کمترین کلمات، بلندترین بهره را می برد. از سویی مرگ وی را تعمیم می دهد و حکمت می گوید که کاروان هر یک از ما رفتنی است و از دیگر سو اعلام می دارد، مرگ «شهید بلخی» ظاهری و باطنی دارد؛ به ظاهر فقدان یک نفر در جامعه است به سبب اشتراک وی در داشتن اندام طبیعی با همه انسان ها، اما به واقع و از نظر معنوی و از دریچه قضاوت عقل و دانش، «شهید بلخی»، به تنهایی ارزش بیش از هزاران نفر را داشته است. در این بافت کلامی، بار حسرت و تأثر عمیق بشدت احساس می شود. فقدان شهید، فقدان مردی خردمند و صاحب دانش و دل بیدار و بصیر بوده است که جبران ناپذیر می نماید:

کاروان شهید رفت از پیش
زان ما رفته گیر و می اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم
وز شمار خرد هزاران بیش

اما دویستی سوم - مرثیه - که مخاطب وی ناشناس است، گرچه به پای دوسروده قبلی نمی رسد اما چیزی از ارزش عمومی شعرهای شاعر کم ندارد و در همان حال نشانگر مرگ آگاهی شاعر است و تعلق خاطر وی را به شخص در گور رفته می رساند:

رودکی در مرثیه «شهید بلخی» نیز سنگ تمام می گذارد. استادی و مهارت وی در این سوگسرود حتی بیشتر از سوگسرودی که برای مرادی سروده، به چشم می آید. در این مرثیه، رودکی در کمترین کلمات، بلندترین بهره را می برد.

کدام نحس بر آمد کم از تو غایب کرد
کدام باد بلا بود کز توام بر بود
یکیم خلعت پوشید داغ فرقت تو
که تار اوست پشیمانی و غم دل، بود
ب- بئ الشکوی: شکوه ناله های رودکی نیز اندک است اما مانند سوگسرودهای اندک وی استادانه و عمیق و تأثیر گذارند و در حد سوگسرود، قدرت به سوگ نشانند مخاطب را دارند. بلندترین شکوه ناله وی درباره فرو ریختن شاخ و برگ جوانی و سقوط در ژرفای دره پیری و ناتوانی است. شکوائیه ای شخصی که می تواند آینه همگان باشد. رودکی در این قصیده آه سرد بر می آورد و محیط خویش را در انجماد حسرت و اندوه غرق می کند؛ به سبب فوت دوران جوانی و فروریختن دندان هایی که در دوره ای از سپیدی چنان «چراغ تابان» می درخشیدند. از زمانه ای یاد می کند که «زلف چوگان» شبق گونه داشت و چشم نازنین نگاران بر او حیران می ماند. اکنون در کهولت، با دندان های آوار شده و موهای بر باد رفته، نه توان سرودن شعرهای شورانگیز دوران جوانی را دارد و نه هیچ زیبارویی بدو روی می آورد. دیگر زمانه ای است که رودکی «به عصا و انبان» نیاز دارد:

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم
عصا بیار که وقت عصا و انبان است

در این قصیده جویباری باریک از سرما و فسردگی به رگ و پی شاعر نفوذ می کند و افسردگی ناشی از آن، در ساختار شعری هنرمندانه، مخاطبان شاعر را نیز تحت تأثیر قرار می دهد و اندوهگین می سازد. مخاطبانی که هر یک به نوعی در سرنوشت محتوم شاعر شریک اند. زیرا دیر یا زود، در هر وضعیتی که اکنون باشند، شیب تند دوران

ضعف و فتور را می پیمایند. قصیده چنین آغاز آواری دارد:

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود
نبود دندان لابل چراغ تابان بود
سپید سیم رده بود و در و مرجان بود
ستاره سحری بود و قطره باران بود
یکی نماند کنون ز آن همه بسود و بریخت
چه نحس بود همانا که نحس کیوان بود
... همی چه دانی ای ماهروی مشکین موی
که حال بنده ازین پیش بر چه سامان بود
بزلف چوگان نازش همی کنی تو بدو
ندیدی آنگه او را که زلف چوگان بود
شد آن زمانه که رویش بسان دیبا بود
شد آن زمانه که مویش بسان قطران بود
شکوه ناله های دیگری از رودکی برای ما باز مانده است که بازگویی حسرت عمومی آدمی است و نشانگر منحنی عمر همه انسانها؛ از کودکی به جوانی و رسیدن به کمال عمر و بعد در غلتیدن در راه نشیب و باز رسیدن به دوران کم رمقی کودکی، البته با این تفاوت که شیرینی های کودکی و طراوت و نشاط آن روزگاران تجدید ناشدنی است.

من نه آنم که پیش از این بودم
تازگی داشتم بیژ مردم
دل از هر سخن بیازارد
راست گویی که کودکی خردم
یا در یک دو بیتی دارد:
من موی خویش نه از آن می کنم سیاه
تا باز جوان شوم و نو کنم گناه
چون جامه ها به وقت مصیبت سیه کنند
من موی از مصیبت پیری کنم سیاه
این حسن تحلیل هنرمندانه، موج خروشنده ای از سوگ را زنده می کند تا مخاطب را غرق سازد.

در پایان، نباید اندوه ژرف خویش را از نبود و نابودی آثار بدیع و شگفت رودکی پنهان کرد. بی شک باقی ماندن سروده های بیشتری از این هنرمند خلاق و قدرتمند؛ رودخانه خروشان و زندگی بخش و نشاط انگیز و در همان حال غم آلود شعر و ادب فارسی را طراوت و روشنی بیشتری می بخشید. اکنون و همیشه باید از این مصیبت بزرگ و جبران ناپذیر، انگشت تأثر گزید و به سوگ نشست. مرثیه همواره شعر و ادب فارسی، از دست رفتن عمده آثار رودکی - آدم الشعرا - است.

منابع

- ۱- تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، دکتر ذبیح الله صفا، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ ششم، ۱۳۴۳.
- ۲- دیوان رودکی، شرح و تحقیق جعفر شعار، تهران، نشر قطره، چاپ سوم، ۱۳۸۲.
- ۳- دیوان رودکی، تصحیح جهانگیر منصوری، تهران، انتشارات ناهید، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۳.